

از ابعاد مختلف فکری مانند: انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، خداشناسی، پیامبرشناسی و... قابل بررسی است و در هر بعدش درس‌های آموزنده‌ای دارد که در این مقاله مختصر جایگاه انسان و جنبه‌های وجودی انسان از نگاه حکمت نظری و حکمت عملی بحث می‌شود:

۱. جایگاه و منزلت انسان در فرهنگ قرآن

با یک نگاه کلی به قرآن از جمله این سوره آشکار می‌شود که انسان در قرآن از جایگاه والایی برخوردار است. برای فهم نگاه ویژه قرآن به انسان چند دلیل از این سوره مبارک می‌توان ارائه کرد:

اول: او موجودی معرفی شده است که شایستگی تعقل و خردورزی دارد و اگر غیر این بود خداوند نمی‌فرمود: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**؛ ما آن را قرآنی عربی فرستادیم باشد که ببیندشید. (آیه ۲)

دوم: انسان شایستگی آن را دارد که مخاطب خدای سبحان قرار گیرد و با او سخن گفته شود: **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ**؛ ما بهترین داستان‌ها را به موجب این قرآن که به تو وحی فرستادیم بر تو می‌خوانیم. (آیه ۳)

سوم: انسان شایسته آن است که محرم اسرار عالم باشد و آنچه مربوط به قضای علمی خدا و تحولات زندگی انسان و جامعه است به او خبر داده شود و او عالم به اسرار آینده و جامعه باشد. شاهد این سخن آیه‌های چهارم تا ششم این سوره است که از زبان یوسف می‌فرماید: **يَا أَبَتِ إِنَّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**؛ پدر جان من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید مرا سجده می‌کنند.

و از زبان پدرش می‌فرماید: **يَا بَنِي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ... وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رِبْكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ**؛ ای فرزندم خوابت را برای برادرانت گزارش نکن... بدین سان پروردگارت تو را بر می‌گزیند و به تو علم تأویل خوابها می‌آموزد و تمام نعمتش را بر تو ارزانی می‌دارد. (آیه ۵ و ۶)

چهارم: انسان شایسته آن است که محبوب و برگزیده خدا شود چنانکه در آیه پنجم می‌فرماید: **وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رِبْكَ**؛ بدین سان خدا ترا بر می‌گزیند. چرا یوسف محبوب و



دکتر علی‌الله بداشتی
عضو هیأت علمی دانشگاه قم

چکیده

این سوره با ۱۱۱ آیه که یکصد آیه آن به داستان حضرت یوسف (ع) اختصاص دارد. جایگاه ارزشی انسان و خصوصیات زشت و زیبایی را در قالبی بسیار زیبا و دلنشین بیان می‌دارد. در این سوره، یوسف به عنوان الگویی از انسان متقی، محسن، مخلص، صاحب علم و حکمت ربانی که منشأ بسیاری از ارزش‌های انسانی و مکارم اخلاقی چون عفت، عفو، گذشت، راستی و صداقت است، معرفی می‌شود و در مقابل آنها زشتی‌های اخلاقی مانند: حسد، عصبیت، دروغ‌گویی و... مورد نکوهش قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: انسان، تقوا، توحید، حسد، صبر، ظلم، عصبیت، عصمت، عفت، عفو، علم، یوسف.

مقدمه

این سوره یکی از سوره‌های جزء دوازدهم قرآن با ۱۱۱ آیه است که ۱۰۰ آیه آن به داستان حضرت یوسف یکی از پیامبران ابراهیمی^۱ اختصاص یافته است. داستان حضرت یوسف (ع) در این سوره از نوجوانی آغاز و با حکومت او در مصر پایان می‌یابد. این سوره

برگزیده خدا می شود چون از محسنین (نیکوکاران) است. در این سوره سه بار لقب نیکوکاری برای یوسف آمده است. در آیه ۲۲ بعد از آنکه یوسف جوانی برنا شد و خداوند به او حکمت و دانش عطا کرد می فرماید: **وَكذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**؛ ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. و در اینجا مقام نیکوکاری از سوی خدا به او عطا شد. در آیه ۳۶ دو زندانی همراه یوسف به او گفتند: **إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**؛ می بینیم که از نیکوکاران هستی. بار سوم آنگاه که به مقام عزیزی مصر رسید برادرانش قبل از آنکه او را بشناسند وقتی اکرام و بزرگ مردی او را دیدند گفتند: **إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**؛ ما می بینیم که از نیکوکاران هستی. یوسف را هم خدا و هم خلق خدا از نیکوکاران می دانند، و خدای سبحان در چند آیه بشارت داده است که نیکوکاران را دوست دارد. ۳

پنجم: انسان موجودی کمال خواه و طالب سعادت جاودانه است و آنچه او را از این سعادت ابدی باز می دارد گناهان، به ویژه ظلم و جهل است و حضرت یوسف (ع) که به عالیتین مقامات انسانی یعنی مقام مخلصین (به فتح لام) (مقام مخلص - به فتح لام - برتر از مقام مخلص - به کسر لام - است) می رسد، از این روست که از هرگونه ظلم و جهلی فاصله می گیرد نه به خدای خویش ظلم می کند، چون از شرک بیزاری می جوید و راه توحید را می پیماند و می فرماید: **إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ** و اتبعت ملة آباءى ابراهيم و اسحاق ويعقوب ما كان لنا أن نشرك بالله...؛ من آیین قومی را که به خدا نمی گروند و به آخرت کافرند ترک و آیین (توحیدی) پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم چرا که زیننده ما نیست که به خدا شرک ورزیم... (آیه ۳۷ و ۳۸)

و نه به نفس خویش ظلم می کند و نه بر دیگران چنان که وقتی همسر عزیز مصر او را دعوت به گناه می کند می فرماید: **مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ**؛ پناه بر خدا او پروردگار من است^۴ و نیکو جایگاهی به من بخشیده است بی گمان ستمکاران به سعادت نمی رسند. (آیه ۲۳)

آری اگر یوسف به خواسته آن زن پاسخ مثبت می داد هم بر نفس خویش ستم کرده بود و هم بر عزیز مصر که او را جایگاهی نیکو بخشیده بود و او را امین خانه خویش قرار داده بود و هم بر همسر عزیز مصر که بر اثر جهالت و غفلت از خدا، اسیر هوای نفس خویش شده بود. اما عشق الهی آن چنان در وجود یوسف زبانه می کشد که عشق های مجازی

نمی تواند او را اسیر خویش کند و در اثر این طهارت نفس به مقام مخلصین (به فتح لام) که عالی ترین درجه کمال انسانی است می رسد. (آیه ۲۴)

یکی دیگر از موانع اساسی کمال انسان جهل است که موجب می شود انسان دچار خطا و گناه می شود، چنانکه برادران یوسف به جای آنکه به راز محبت پیامبر به یوسف پی ببرند گمان می کردند اگر یوسف را از جلوی چشم پدر دور کنند جای او را می گیرند و از این رو او را به چاه انداختند، قرآن از زبان یوسف خطاب به برادرانش می فرماید که: **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**؛ آیا می دانید از روی جهالت و نادانی نسبت به یوسف و برادرش چه کردید؟ (آیه ۸۹) یوسف بزرگوارانه می گوید: **لَا تُثْرِبْ عَلَيَّكَمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** (آیه ۹۲) و یوسف به جایگاه نبوت و عالیترین درجات کمال می رسد چرا که از انواع امتحان های الهی پیروز می آید.

ششم: انسان موجودی جستجوگر و حقیقت جو است و این هم از ویژگی های خاص انسان است که در پی فهم حوادث گذشته تاریخ است تا از آنها درس عبرت بیاموزد؛ چرا که تاریخ گذشتگان چراغ راه آیندگان است، در این سوره می خوانیم: **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَذَكِّرِينَ**؛ در داستان یوسف و برادرانش نشانه هایی برای سؤال کنندگان است. (آیه ۷)

دو نوع عبرت تاریخی در قصه یوسف و برادرانش می یابیم:

الف: فرجام نیک از آن پرهیزکاران است، چنان که یوسف سعادت هر دو جهان نصیب شد.

ب: عزت و ذلت در دست خداست. آنان که از راه باطل می خواهند به عزت برسند (همچون برادران یوسف تلاششان ابر خواهد ماند و جز خسران بهره ای ندارند.)

۲. انسان از بُعد حکمت نظری

شناخت ابعاد وجودی انسان یکی از با ارزش ترین معرفت هاست چنانکه امیر المؤمنان می فرماید:

افضل الحکمة معرفة الانسان نفسه؛ بالاترین حکمت آن است که انسان خودش را بشناسد. ۵

و نیز معرفت انسان راهی روشن تر برای معرفت پروردگار اوست: من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هر کس خود را شناخت هر آینه پروردگارش را شناخته است. ۶
 با ژرف نگری در آیات این سوره پایه های اساسی معرفت انسان فراروی ما قرار می گیرد که به برخی از آنها در حد بضاعت اشاره می شود.

۲-۱) تجرد نفس:

انسان نفس مجرد دارد یعنی همه وجود انسان به ماده و فعل و انفعال های مادی وجود او خلاصه نمی شود و همه علوم انسان به مشاهده تجربه و آزمایش و حتی عقل نیست بلکه انسان علمی را از دریچه عالم اسرار آمیز خواب و بالاتر از آن وحی دریافت می کند که دریافت این آگاهی ها جز با تجرد نفس قابل توجیه نیست. قرآن در آیه ۳ و ۴ این سوره این حقیقت ها را آشکار می کند چنان که درباره وحی می فرماید:

أوحینا إليك هذا القرآن وإن كنت من قبله لمن الغافلين؛ ای پیامبر قصه (یوسف را بواسطه) این قرآن بر تو وحی فرستادیم و تو قبل از آن از نا آگاهان بودی.

و درباره حقیقت خواب یوسف می فرماید:

إني رأيت أحد عشر كوكباً والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين قال يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك؛ دیدم یازده ستاره و ماه و خورشید مرا سجده می کنند. پدر گفت ای فرزندم خواب را برای برادرانت گزارش مکن.

به گزارش برخی مفسران این خواب در نه سالگی اتفاق افتاد^۷، اما خوابی است که خبر از آینده ای دور به فاصله چهل سال می دهد^۸ و این چیزی نیست جز اتصال روح به عالم غیب و مشاهده اموری که در عالم مقدرات والواح قدریه ثبت است^۹ و تا زمانی که روح و جان آدمی مشغول به امور بدن و فرو رفته در عالم محسوسات است اتصال به عالم مجردات و عالم ملکوت برای او ممکن نیست اما وقتی در خواب و یا به واسطه ریاضت های مدام تعلق روح از بدن کاسته شد برای او این امکان هست که به عالم بالا متصل شود و کتاب علوی الهی شود. برخی مفسرین در ذیل این آیه نوشته اند: رؤیای صادق اتصال نفس به ملکوت اعلی و سخن گفتن با نفس آدمی است. ۱۰

دلیل دیگر بر تجرد نفس آدمی علم به تعبیر خواب است، که آیات ۵ و ۶ و ۳۷ و ۴۶ تا ۴۹ دارد. آیات ۵ و ۶ بیان می کند که حضرت یعقوب و حضرت یوسف عالم به علم

تعبیر خواب بودند و حضرت یعقوب به فرزندش یوسف^۴ می فرماید: کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث؛ این خواب گویای این حقیقت است که پروردگارت تو را بر می گزیند و علم تأویل خواب را به تو می آموزد.

این آیات ضمن آنکه بیان می کند حضرت یعقوب^۵ عالم به علم تأویل خواب بود، عالم به حوادث آینده جهان نیز بوده است، چون هم خواب یوسف^۶ را فهمید و هم بیان کرد که او در آینده عالم به تأویل خوابها خواهد شد و این سخن یعقوب را آیات ۳۷ و ۴۶ و ۴۹ آنجا که یوسف خواب دو رفیق زندانی و خواب عزیز مصر را تأویل می کند تأیید می نماید.

۲-۲) معرفی عقل به عنوان ابزار شناخت:

همان گونه که در بحث جایگاه انسان بیان شد یکی از ویژگیهای انسان خرد ورزی است و اگر این خصیصه نبود ارسال رسل و انزال کتب و تبیین احکام و شرایع برای انسان بیهوده بود، چرا که یکی از بهترین ابزار کسب معرفت و شناخت حق و باطل و تکلیف پذیری عقل است و اینکه در دومین آیه این سوره می فرماید: «این قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا باشد که شما در آن اندیشه کنید». بدیهی است که موجودی دعوت به خردورزی می شود که صلاحیت آن را داشته باشد و در آیه ۱۰۹ می فرماید: افلا تعقلون؛ چرا تعقل نمی کنید؟

۲-۳) معرفی تاریخ گذشتگان به عنوان یکی از منابع شناخت:

در آیه ۷ می فرماید: «در داستان یوسف و برادرانش نشانه هایی برای پرسش کنندگان است». انسان جستجوگر با مطالعه تاریخ درس های روشنی برای زندگی می آموزد. چنانکه در آیه ۱۰۹ به مطالعه در تاریخ تشویق می کند و می فرماید:

أفلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم و لدار الآخرة خیر للذین اتقوا أفلا تعقلون؛ آیا در زمین سیر نکرده اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشند؟

در این آیه یکبار روی نظر کردن در تاریخ و سرنوشت اقوام پیشین تأکید می کند چرا که توجه به تاریخ گذشتگان برای خردمندان بهترین ابزار شناخت و آگاهی و پند آموزی و توشه گیری برای تکامل است، چنانکه در آیه ۱۱۱ همین سوره می فرماید: لقد کان فی

قصصهم عبرة یا اُولی الالباب؛ هر آینه در سرگذشت پیشینیان عبرت هایی برای خردمندان است. این آیات هم ابراز شناخت و هم منبع شناخت را به آنان می آموزد، عقل ابزار شناخت و آگاهی است که اگر انسان از آن مدد جوید و در آیات قرآن و سرنوشت پیشینیان تأمل کند از جهت حکمت نظری به معرفت درست هستی و از جهت حکمت عملی به راه درست زندگی دست پیدا می کند. امیر مؤمنان علی (علی) در وصیت به فرزندش می فرماید:

ای فرزندم اگرچه عمر پیشینیان را نکردم اما در اعمالشان اندیشه نمودم و در اخباری که از آنان رسیده تفکر کردم و در پی آمد اعمالشان سیر نمودم گویی که از آنان شدم... پس زوایای تاریک و روشن زندگی آنان را دریافتیم و فهمیدم چه کسانی بهره بردند و چه کسانی زیان دیدند...^{۱۱}

۲-۴) وحی به عنوان منبع دیگر معرفت:

گرچه وحی در قرآن برای موجودات غیر از انسان مانند زنبور عسل و... به کار رفته است. امام وحی به این معنا که ملکی بر مسند جان انسان بنشیند و کلماتی بر انسان القاء کند که مایه تعالی معرفتی و شخصیتی او گردد، ویژه انسان است. البته نه هر انسانی بلکه برگزیدگان و شایستگان از انسان ها - پس القای وحی از یک نظر دلالت بر جایگاه والای انسان در آفرینش دارد، که در بخش گذشته اشاره شد، اما از نگاه دیگر وحی به عنوان یک منبع معرفتی مد نظر قرار می گیرد که در این بخش مورد توجه ماست.

بدیهی است که انسان معرفت هایی را از طریق حواس و عقل و عرفان کسب می کند امام معرفت وحیانی افق دیگری از معرفت است که جز از این طریق برای انسان حاصل نمی شود. چنانکه قرآن می فرماید: ای پیامبر ما بواسطه وحی بهترین قصه های تاریخ را بر تو گزارش می کنیم و تو قبل از آن از ناآگاهان بودی». گرچه این داستان در تورات نیز ذکر شده است.^{۱۲}

به هر حال یکی از منابع معرفتی انسان وحی است که در این سوره و سوره های دیگر مانند آل عمران ۴۴، هود ۴۹ و نجم ۴ بدان اشاره شده است و انبیای الهی دریافت کنندگان این نوع حکمت و معرفت هستند چنانکه در آیه ۲۲ همین سوره درباره حضرت یوسف (ع) می فرماید: آتیناه حکماً و علماً؛ ما به او علم و حکمت بخشیدیم. و نظیر این سخن در سوره های دیگر درباره سایر انبیا ذکر شده است.^{۱۳}

۳. انسان از بُعد حکمت عملی

گرچه این سوره هم جایگاه ارزشی انسان در نظام هستی را بیان می کند و هم ابعاد نظری وجود انسان را می فهماند اما بیشترین تأکید آن بر مباحث حکمت عملی و بیان زوایای وجودی انسان از جنبه اخلاقی است که بیشترین درس ها را در سازندگی انسان در بر دارد که به برخی از آنها اشاره می شود.

۳-۱) بیان جنبه های نفس آدمی:

علمای علم اخلاق برای بیان وجود انسان چهار قوه برشمرده: قوه عقل، قوه غضب، قوه شهوت، قوه وهم. اولی شأنش ادارک حقایق امور و تمییز بین خیرات و شرور و امر به افعال نیکو و نهی از صفات زشت است. دومی عامل صدور افعالی در زندگی مانند غضب، بغض و حسد است و سومی عامل گرایش انسان به سوی افعال چهار پایان از خوردن و حرص بر ارضای شهوات جنسی است و چهارمی شأنش مکر و حيله و خدعه و لباس زیبا پوشاندن بر افعال زشت است.^{۱۴}

البته همه این قوا لازمه حیات بشر است مشروط بر آنکه تحت قوه عقل باشند والا اگر جنبه شیطانی نفس یعنی نفس اماره حاکم بر وجود انسان شود، این قوا از حد اعتدال خارج شده و موجب زیانکاری انسان خواهند شد. چنانکه خدای سبحان در این سوره به انسان ها آموزش داده است؛ إن النفس لامارة بالسوء؛ همانا نفس همواره انسان را به بدی ها و زشتی ها فرمان می دهد. به پاره ای از زشتی های نفس اماره و زشتی های اخلاقی انسان و در مقابل پاره ای از کرامت های انسانی و محاسن اخلاقی او که در این سوره آمده است اشاره می شود:

عصیت: ریشه اش از عصبه است و عصبه در لغت به معنای گروه طرفدار و پشتیبان است.^{۱۵} جوهری می نویسد: «عصبه الرجل: فرزندان و خویشان پدر را گویند، از آن جهت که گرد پدر جمع می شدند». «در ادبیات امروز طرفداری حزبی را هم عصبیت گویند».^{۱۶}

تعصب نژادی که الان در دنیا در جاهایی مثل اسرائیل وجود دارد و می گویند نژاد یهود برتر از همه نژادهاست از همین ریشه است. به این اعتبار می گویند عصبیت یعنی افتخار کردن و استعانت جستن به وسیله عصبه و قوم خویش های پدری، و کسی که برتری

نژادی و طایفه‌ای برای خودش قائل است. شیطان، اول کسی است که اظهار عصبیت کرد، چنانکه امیر مؤمنان می‌فرماید: «الذی وضع اساس العصبیة؛ او کسی است که بنیان عصبیت را گذاشت. ۱۸ چون وقتی در مقابل آدم امر به سجده شد به واسطه اصل و ریشه‌اش که از آتش بود و آرام از خاک تعصب نشان داد، اولین گام انحراف فرزندان یعقوب هم همین بود که گفتند: لیوسف و أخوه أحب إلی أبینا منا و نحن عصبه؛ یوسف و برادرش در نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالی که ما جماعتی متحد و همیاریم. (آیه ۸)

از این آیه فهمیده می‌شود که برادران یوسف از دو مادر بودند، آنهایی که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین حسد می‌ورزیدند از ناحیه مادر جدا بودند لذا خودشان که از مادر اول بودند تعصب خاصی نسبت به هم داشتند و این تعصب نژادی از ناحیه مادر موجب شد که به گروه خودشان افتخار کنند و به خود مغرور شوند و اظهار منیت کنند که این منیت شیطانی موجب شد تا بگویند «نحن عصبه» ما گروهی همبسته و همیار و نیرومند هستیم و باید نزد پدر عزیزتر باشیم نه یوسف و برادر مادری‌اش. و این تعصب‌های جاهلانه و خوی استکباری موجب آن شد که حسن یوسف را نبینند و پدرشان که پیامبر خداست متهم به گمراهی کنند و بگویند: إن أبانا لفی ضلال مبین؛ بی‌تردید پدرمان در گمراهی آشکاری است. (آیه ۸)

حسد: شیطان، صفت عصبیت خویش را در نفس برادران یوسف شعله‌ور کرد و این موجب شد بر یوسف، برادر مادریشان حسد بورزند.

یکی از ویژگی‌های زشت انسان‌های اسیر نفس اماره حسد است که آیه ۷۸ این سوره بدان اشاره دارد. انسان حسود به جای آنکه خود را تعالی دهد و فضایل نیکان، را کسب نماید تا هم‌رتبه آنان شود، تلاش می‌کند تا با از میان برداشتن نیکان، خود را در جایگاه آنان قرار دهد و این همان توطئه نفس اماره و وسوسه‌های شیطان است که در آیه پنج بدان اشاره شده است: ان الشیطان للانسان عدو مبین؛ همانا شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. آری قوه حسد و عصبیت قومی آنچنان انسان را اسیر خویش می‌کند که فرزندان پیامبر خدا حاضر می‌شوند که پدرشان را متهم به خطا کاری و بی‌عدالتی در محبت فرزندان نموده و برای معارضه با او نقشه بکشند و برادرشان را بکشند و یا او را به سرزمین بی‌آب و علفی تبعید کنند تا شاید جای او را بدست آورند چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «اقتلوا

یوسف أو إطرحوه أرضاً یحل لکم وجه أبیکم» و در نهایت با تخفیف در حکم اعدام، او را به چاه انداختند و همه این نقشه‌های شوم شیطانی ریشه‌اش رشک و حسد است چنان که مولوی می‌نویسد:

یوسفان از رشک زشتان مخفیند	کز عدو خوبان در آتش می‌زیند
یوسفان از مکر اخوان در چه اند	کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت	این حسد اندر کمین گرگی است زفت
لا جرم زین گرگ یعقوب حلیم	داشت بر یوسف همیشه خوف و بیم
گرگ ظاهر گرد یوسف خود نگشت	این حسد در فعل از گرگان گذشت

مکر ۱۹ و حيله: یکی از صفات زشت و حیوانی آدمیان مکر و حيله گری است. انسان‌های جاه طلب و دنیا طلب برای کسب مقام و دنیای مورد آرزوی خویش دست به هر نیرنگی می‌زنند. خدای سبحان در این سوره از زبان یعقوب پیامبر به ما آموزش می‌دهد که متوجه مکر و کید دیگران باشیم. چنانکه می‌فرماید: لا نقصص رؤیاک علی إخوتک فیکیدوا لک کیدا؛ ای فرزندم رؤیای صادق را برای برادرانت بازگو مکن چون آنها برای نقشه می‌کشند و علیه تو توطئه می‌چینند. (آیه ۵)

شاید یعقوب می‌دانست که آنان اگر بر این خواب یوسف که نشانه‌های عظمت و آینده درخشان او در آن هویدا است آگاه شوند؛ بر او رشک برند و شیطان آنان را بر از میان برداشتن یوسف همداستان می‌کند، از این رو او را از بیان خوابش به برادرانش نهی کرد؛ اما آیا اینکه برادران بر خواب او آگاه شدند یا نه محل بحث است و آنچه که قرآن به صراحت بیان می‌کند این است که برادران یوسف اظهار کردند پدرشان یوسف را از آنان بیشتر دوست می‌دارد و این برایشان با توجه به فضایی که برای خود بر می‌شمردند قابل تحمل نبود. از این رو برای او توطئه‌ها کردند و بالاخره نقشه به چاه افکندن او را عملی ساختند که قرآن کریم نقشه آنان را چنین گزارش می‌کند: «گفتند ای پدر چرا ما را بر یوسف امین نمی‌شماری در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟ او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند ما حتماً از او مواظبت می‌کنیم» (آیه ۱۰ و ۱۱) بالاخره پدر را راضی کرده و او را بردند اما وقتی او را بردند همداستان شدند که او را در نهانگاه چاه بیفکنند. بعد از آنکه نقشه‌شان را عملی کردند نزد پدر گریه‌ای دروغین سر دادند و گفتند که گرگ او را درید.

بی وفایی: یکی دیگر از صفات زشت آدمی بی وفایی و شکستن عهد و پیمان است. برادران یوسف وقتی نتوانستند با عصیبت قومی و حسد درونی خویش مبارزه کنند نقشه به چاه افکندن یوسف را ریختند و به دنبال آن با پدرشان عهد بستند او را به صحرا ببرند و سالم برگردانند اما عهد خود را شکستند و او را به چاه افکندند با آنکه بر طبق گزارش پیام آسمانی وحی گفته بودند: **إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ**؛ ما خیر خواه او هستیم. (آیه ۱۱) و **إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ**؛ و ما نگهبان او هستیم (آیه ۱۲) و **وَنَحْنُ عَصَبٌ إِنَّا إِذَا لَخَّاسِرُونَ**؛ ما گروهی همیار و نیرومند هستیم اگر گرگ او را بخورد از زیانکاران خواهیم بود. (آیه ۱۵) اما با همه این احوال میثاق ها شکستند؛ بی وفایی کرده او را به چاه افکندند.

دروغ گویی: یکی دیگر از صفات رذیله ای که در این داستان بدان اشاره شد و این جاریشه در حسد و عصیبت دارد دروغگویی است، برادران یوسف بعد از آنکه او را به چاه افکندند شامگاهان که برگشتند گفتند:

يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ؛ ای پدر ما به به مسابقه رفتیم و یوسف را نزد اثاثمان گذاشتیم پس گرگ او را خورد. گرچه تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نخواهی کرد. (آیه ۱۷)

آنان برای سرپوش نهادن بر جرم و گناهشان پیراهنی را به خون بره ای آغشته کرده تا شاید یعقوب سخنشان را باور کند (آیه ۱۸) آن پیامبر راستین که می دانست دروغ می گویند فرمود: «نفس شما کاری را برای شما بیاراست».

در اینجا قرآن از یکی از ویژگی های نفس اماره پرده بر می دارد و آن اینکه تزیین اعمال زشت می کند. برادران یوسف هم ابتدا خود را قانع ساختند که این کار را انجام دهند و بعد صالح شوند که در اینجا بدان اشاره کنیم.

گناه نقد و توبه نسیه: یکی از نقشه های نفس اماره این است که انسان را به گناه نقد و توبه نسیه وا دارد چنانکه برادران یوسف گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر تنها معطوف به شما شود بعد از آن مردم شایسته ای شوید». (آیه ۹)

آیا انسان می داند در حین گناه، مرگ به سراغش نمی آید؟ آیا می داند توفیق توبه پیدا می کند؟ آیا اثر وضعی گناه مانع از آن نیست که انسان نتواند از صالحان و شایستگان گردد. آیا اینها همه از نقشه های نفس اماره برای گمراهی انسان نیست؟ آیا برادران یوسف

بعد از آن از شایستگان شدند؟ پس انسان نباید فریب شیطان را بخورد و خود را به معصیت آلوده کند چرا که شاید هیچ گاه دیگر توفیق توبه پیدا نکند.

ظلم و ستم: یکی از زشت ترین صفات نفسانی انسان ستم کاری است، خواه ستم بر غیر و تجاوز به حقوق دیگران باشد خواه بر نفس خویش باشد و خواه در حق پروردگار. در این سوره خدای سبحان از قول یوسف می فرماید: **إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ**؛ ستمکاران رستگار نمی شوند.

یوسف پاسخ دادن به درخواست زلیخا را ستم می داند چون ستمکاری تجاوز به حقوق و گذشتن از مرز عدالت است. منظور از این تجاوز ممکن است، به حق خدا باشد چون فرمود: **مَعَآذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَثْوَايَ**؛ پناه بر خدا او پروردگار من است و او مرا جایگاهی نیکو داده است. (آیه ۲۳) سزاوار نیست که به حدود الهی تجاوز نمایند و وجه دیگر اینکه تجاوز به حریم عزیز مصر باشد چون تجاوز به ناموس عزیز مصر ظلم در حق اوست و به گفته بعضی مفسرین یوسف خواست با یادآوری اکرامی که عزیز مصر در حق او کرد همسر عزیز مصر را متنبه نماید که از این خواسته اش دست بردارد و از سوی دیگر ظلم بر نفس خودش بود چون خطا و هر گناهی که انسان انجام می دهد در واقع بر نفس خویش ستم روا می دارد و موجب محرومیت خویش از رستگاری می شود.

زنا: یکی از اموری که هم در آیین شرع و هم در آیین عقل قبیح شمرده می شود روابط زن و مرد بر خلاف شرع و قانون مدنی است. هر جامعه ای برای تشکیل خانواده آیین خاصی دارد که نزد آنان محترم بوده و ارتباط زن و مرد خارج از آن محکوم و مورد سرزنش است. همسر عزیز مصر بر اثر وسوسه های شیطانی مجذوب یوسف گشته و از او تقاضای همبستری می کرده است؛ یوسف آن را ظلم در حق ولی نعمت خود شمرده و از آن صحنه گریخت. البته نه تنها یوسف آن را زشت شمرد بلکه عزیز مصر نیز وقتی حقیقت را دریافت به همسرش گفت: **إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ إِنَّ كَيْدَكُنْ عَظِيمٌ**؛ این نیرنگ شما زنان است که همانا نیرنگ شما زنان بزرگ است. (آیه ۲۸)

علاوه بر عزیز مصر زنان مصری نیز همسر عزیز مصر را سرزنش کرده و گفتند همسر عزیز مصر از غلامش طلب کامجویی می کرد، در حالی که شیفته او شده بود ما او را در گمراهی آشکار می بینیم. (آیه ۳۰)

افترا بستن: یکی از گناهان بزرگ که گاهی انسان‌ها برای نجات خود بدان مرتکب می‌شوند افترا بستن است. (یعنی کسی به دروغ گناهی را به انسان بی‌گناهی نسبت دهد) همسر عزیز مصر بعد از آنکه یوسف از چنگش گریخت و به سوی در شتافت با عزیز مصر مواجه شدند بی‌درنگ همسر عزیز مصر برای سرپوش نهادن بر گناه خویش گفت: ما جزاء من أراد بأهلک سوءاً إلا أن یسجن أو عذاب الیم؛ جزای کسی که به خانواده تو قصد بدی کند غیر از این نیست که زندانی شود یا به عذاب دردناکی گرفتار آید. (آیه ۲۵) یوسف در اینجا از سوی همسر عزیز مصر مورد اتهام قرار گرفت و در جای دیگر از سوی برادران خویش متهم به دزدی شد آنجا که گفتند: إن یسرق فقد سرق أخ له من قبل؛ اگر او (بنیامین برادر یوسف) دزدی کرد، هر آینه او برادری داشت که پیشتر دزدی کرده بود. (آیه ۷۷)

دزدی: یکی دیگر از صفات رذیله انسان و از جرائم اجتماعی دزدی است. دزدی همواره در جوامع بشری از جمله در جامعه مصر آن روز قبیح شمرده می‌شد، چنان‌که وقتی ندا دهنده‌ای به کاروان برادران یوسف نسبت دزدی می‌دهد (آیه ۷۰) می‌گویند: تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین؛ سوگند به خدا می‌دانید که ما برای فساد به این سرزمین نیامده و ما دزد نیستیم. (آیه ۷۳)

در میان فرزندان یعقوب دزدی از مصادیق ظلم شمرده می‌شد چنانکه گفتند: کاسه پادشاه در بار و بنه هر کس یافت شود همو سزای آن است و ما اینگونه ظالمین را مجازات می‌کنیم. جزای دزدی در آیین یعقوب استرقاق یعنی به بردگی گرفتن دزد برای یک سال بود. ۲۰

۳- ۲) مکارم اخلاقی و کرامت‌های انسانی:

بیان شد که این سوره دو چهره درونی انسان را به نمایش می‌گذارد. یکی چهره زشت وی را که نشان از کینه توزی، حسد، ناجوانمردی، بی‌وفایی و ستم دارد و دیگری چهره زیبای او را که نشان از ایمان، تقوا، پاکدامنی، گذشت و جوانمردی و دیگر کرامت‌های اخلاقی دارد. قبل از استقصای این مکارم در این سوره لازم است این نکته توضیح داده شود که اخلاق کریمه‌ای که انبیا و اولیا و مؤمنان متلبس به آن هستند ریشه در ایمان به خدا و تقوای الهی دارد و این دو نیز همچون شجره طیبه‌ای هستند که ریشه در معرفت توحیدی دارد و فضایل اخلاقی ثمره‌های این شجره طیبه هستند چنان‌که علامه طباطبایی

در تفسیر این سوره در ارتباط قانون، اخلاق کریمه و توحید می‌فرماید:

هیچ قانونی به ثمر نمی‌رسد مگر به واسطه ایمانی که حافظ آن اخلاق کریمه باشد و اخلاق کریمه به کمال نمی‌رسد مگر با توحید، پس توحید ریشه و بنیانی است که درخت سعادت انسان بر آن می‌روید و اخلاق کریمه شاخ و برگ این درخت پاک است که میوه‌های دلپذیر می‌دهد. ۲۱

اینک برخی از مکارم اخلاقی شخصیت‌های این سوره یعنی حضرت یعقوب و حضرت یوسف (درود خدا بر آنها و پیامبران باد) بیان می‌شود:

صبر: اولین کرامت انسانی که از این سوره می‌آموزیم صبر و استقامت و پایداری در مقابل مشکلات زندگی است. حضرات یعقوب و یوسف (که درود خدا بر آن‌ها باد) دو الگوی صبر و پایداری هستند که با استعانت از صبر بر مصائب فائق آمدند. صبر جلوه‌های گوناگون دارد.

الف) صبر بر مصیبتها: حضرت یعقوب وقتی با مکر و حیله و خیانت بعضی از فرزندانش روبه‌رو می‌شود و می‌بیند که بر برادر نامادری شان حسد می‌ورزند و آنگونه در حق او ستم روا می‌دارند. حضرت می‌فرماید: سولت لکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل واللّه المستعان علی ما تصفون؛ برای شما کار (زشت) را نیکو جلوه داد... پس صبر نیکو است و برای تحمل مصیبتی که شما توصیف می‌کنند از خدا مدد می‌خواهیم. (آیه ۱۸)

آری یعقوب سال‌ها دوری یوسف را تحمل کرد و به برادرش بنیامین دل خوش کرده بود تا آنکه یوسف (ع) وقتی به مقام صدارت مصر رسید بنیامین همراه برادرانش برای دریافت آذوقه به نزد او آمد و یوسف او را با نقشه‌ای که ریخت نزد خود نگه داشت، برادرانش وقتی به نزد یعقوب برگشتند گفتند فرزندت دزدی کرده است (آیه ۸۱) باز حضرت یعقوب فرمودند: سولت لکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل عسی الله أن یاتینی بهم جمیعاً إنه هو العلیم الحکیم؛ نفس شما امری را برایتان زیبا جلوه داد پس صبر نیکو است و من از خدا امیدوارم که همه را به سویم باز گرداند و او دانای حکیم است. (آیه ۸۳) یوسف (ع) نیز در مصائبش که به واسطه حسد برادران و حرمان عاشقی زلیخا و زنان مصر برای او پیش آمد و به زندان افکنده شد صبر پیشه کرد.

ب) صبر بر معصیت: یکی دیگر از جلوه‌های صبر، صبر در مواجهه معصیت و گناه

است. انسان همواره در معرض وسوسه‌های شیطان و نفس اماره قرار دارد و این انسان مؤمن و صاحب اراده است که در مقابل این وسوسه‌ها صبر پیشه نموده و استقامت می‌کند و یوسف (ع) الگویی اینگونه صبرهاست، آنجا که همسر عزیز مصر او را دعوت به گناه کرد؛ او پایداری نموده و به خواسته‌های شیطانی او تن نداد. مدتی بعد زنان درباری مصر در این مساله با همسر عزیز مصر همداستان شدند و باز مقاومت نمود تا آنجا که او را به زندان افکندند. باز تسلیم نشد و زندان را بر کاخ عزیز مصر که ایمان و تقوای او را تهدید می‌کرد ترجیح داد و سال‌ها در آن ماند تا خدای سبحان در اثر همین پایداری کردن او را با عزت به کاخ ملک مصر رسانید.

ج) صبر در نعمتها: مرتبه سوم صبر؛ صبر در نعمت هاست. یکی از نعمت‌های بزرگ الهی به انسان قدرت، مقام و موقعیت اجتماعی است که در اینجا صبر کردن و دست‌تعدی به سوی زیر دستان دراز نکردن، و اینکه در مقابل خطاهای فرو دستان عفو و گذشت در پیش گرفتن کاری است کارستان! اینک یوسف (ع) در معرض امتحان دیگری قرار می‌گیرد و آن زمانی است که به صدارت مصر رسیده و اقتصاد مصر در دست اوست. قحطی شهرهای اطراف او را فرا گرفته، برادران یوسف برای خرید آذوقه راهی مصر شدند و به دربار وزیر اقتصاد مصر (که همان یوسف است) رسیدند. او آنها را شناخت اما آنها او را نشناختند و یوسف نه تنها انتقام نگرفت بلکه ره توشه ایشان را نیز با آنها همراه کرد. بار دیگر آمدند و ماجرای نقشه‌ای که یوسف برای نگه‌داری برادرش بنیامین کشیده بود پیش آمد و بنیامین متهم به دزدی شد. برادران یوسف گفتند اگر او دزدی کرده برادرش نیز از قبل دزد بود. باز یوسف صبر پیشه کرد و چیزی نگفت. تا آنکه مرتبه سوم به مصر آمدند و یوسف خود را به آنها شناساند و با کرامت از گناه آنان گذشت و گفت:

قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين؛ این در حقیقت نعمتی است که خدا بر ما ارزانی داشته است. البته این برای هر کس است که پروا پیشه بوده و در معصیت‌ها و مشکلات صبر پیشه سازد. بی تردید خدا اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازد. (آیه ۹۰)

تقوا: تقوا ملکه‌ای نفسانی است که نقش زیربنایی در کمالات اخلاقی انسان دارد و بسیاری از فضایل اخلاقی مانند صداقت، راستی و درستی، پاکدامنی و عفت، عفو و

گذشت و... شاخه‌های طیبه تقوای الهی هستند. در این سوره دو بار از حضرت یوسف (ع) به جهت تقوایی که داشت تمجید شده است. یکبار وقتی که حضرت یوسف (ع) از امتحان سخت عفاف در مساله‌ای مرادوه زن عزیز مصر و متعاقب آن به زندان و تسلیم خواسته‌های آن زن نشدن پیروز بیرون آمد. خدای سبحان در وصف او می‌فرماید:

و كذلك مكنا ليوسف في الارض يتبوء منها حيث يشاء نصيب برحمتنا من نشاء ولا نضيع أجر المحسنين و لاجر الآخرة خير للذين آمنوا و كانوا يتقون؛ بدین ترتیب ما یوسف را در سرزمین مصر مکنت و قدرت دادیم تا هر جا که می‌خواهد ماوی گزیند و ما اجر نیکو کاران را ضایع نمی‌کنیم. البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آوردند و همواره تقوا پیشه می‌کنند بهتر است. (آیه ۵۶ - ۵۷)

بار دیگر وقتی برادران یوسف او را شناختند و به خطاکار بودنشان اقرار کردند فرمودند: قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين؛ این نعمتی است که خدا بر ما ارزانی داشته و حقا که چنین است که هر کس تقوا پیشه نماید و صابر باشد حتما خدا اجر محسنین را ضایع نمی‌کند. (آیه ۹۰)

و این صفت محسنین که برای یوسف چند بار در این سوره شریفه تکرار شده است با تقوا و صبر حاصل شده است. ۲۲ خدای سبحان در جای دیگر از زبان حضرت موسی می‌فرماید: إستعینوا بالله واصبروا إن الارض لله بورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين (اعراف، ۱۲۸/۷)؛ و از خدا یاری جوید و صبر پیشه کنید، زمین از آن خداست به هر یک از بندگانش که بخواهد می‌دهد و عاقبت از آن پرهیز کاران است.

عصمت: عصمت به معنای محافظت کردن خویش از ارتکاب به گناه است. عصمت صفتی اخلاقی و ملکه‌ای علمی است که در اثر معرفت یقینی حاصل می‌شود و وقتی این ملکه حاصل شد انسان از ناهنجاری‌های اخلاقی و هر عمل خلاف رضای حق دور می‌ماند. بهر حال قرآن برای حضرت یوسف (ع) مقام عصمت بر می‌شمارد چنانکه از زبان همسر عزیز مصر می‌فرماید: ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ۲۳؛ هر آینه من با او مرادوه کردم اما او سخت امتناع ورزید. و این نعمت بزرگ استعصام و خویشستن داری از گناه برای او حاصل نشد مگر بعد از آنکه خدای سبحان او را به بندگی خویش برگزید و او را در این راه چنان محبوب خویش گردانید که از بندگان مخلص (به فتح لام) خدا گردید.

یوسفی که در اعتدال جوانی است و قوای غریزی در او بیدار است اما وقتی در مقابل مراوده زلیخا قرار می‌گیرد، می‌گوید: «معاذ الله؛ پناه بر خدا» «إِنَّهُ أَحْسَنُ مَثْوَى»؛ آری یوسف آنچنان مجذوب جمال رب جمیل علی الاطلاق است که هیچ چیزی نمی‌تواند او را از این محبت الهیه که تمام وجود او را پر کرده روی گردان کرده و به خود مشغول نماید و این معرفت و محبت است که ملکه عصمت اختیاری را در انسان هویدا می‌سازد و یوسف بنا به گفته قرآن کریم چون از مخلصین است و از کسانی است که خدا او را برای خود برگزیده است پس قلب او باید از تعلق به غیر حق پاک و منزّه باشد.

صداقت و راستی در کردار و گفتار: راستگویی و درستکاری از ارزش های پسندیده همه جوامع بشری در همه اعصار و امصار بوده و هست همان گونه که دروغگویی و خیانت همواره ضد ارزش بوده است. در این سوره نیز این ارزش های عالی اخلاقی ستوده شده و حضرت یوسف (ع) الگو و اسوه این ارزش ها معرفی شده است. اولین بار شاهدی از دربار عزیز مصر لقب صادق را به یوسف داد. (یوسف ۲۷) چون صدق گفتار و درستی کردارش برای آن شاهد و عزیز مصر به اثبات رسید. وقتی دیدند در جریان مراوده زن عزیز مصر و گریز یوسف از مهلکه پیراهن او از پشت سر پاره شده است فهمیدند او از راست کرداران و راست گویان و آن زن از دروغ گویان است و از سویی دیگر سخن عزیز مصر که به یوسف گفت: یوسف أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ؛ یوسف! از این ماجرا چشم پوشی کن و تو ای زن برای گناهت استغفار کن که از خطاکاران هستی». مؤید قول آن شاهد است. بار دیگر لقب صدیق در آیه ۴۶ این سوره از سوی زندانی هم بندش به او داده شد. آنجا که از او برای تعبیر خواب پادشاه کمک خواست گفت: «یوسف أَيْهَا الصِّدِّيقُ» و صدیق صیغه مبالغه صدق به معنای کثیر الصدق است. بار دیگر همسر عزیز مصر به صادق بودن یوسف شهادت داد آنجا که در محضر پادشاه همراه با زنان مصری حاضر شد تا ماجرای دست بردنشان را در مجلسی که یوسف را حاضر کردند توضیح دهد چنان که قرآن از زبان همسر عزیز مصر می‌فرماید: أَلَا نَحْصُصُ الْحَقَّ أَنَا رَاوِدْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ؛ اکنون حقیقت آشکار شد و این من بودم که از او کام طلبیدم. او بی تردید از راست گویان است. (آیه ۵۱)

پاکدامنی و عفت: یکی از فضایل اخلاقی که در نزد ملت ها از گذشته تا کنون با

ارزش تلقی می‌شد پاکدامنی و عفت زنان و مردان از جوانی تا پیری به خصوص در دوران جوانی است، همان گونه که پاکدامنی یوسف ضرب المثل ملت هاست.

بعید نیست که پاکدامنی حضرت یوسف در جوانی اصل و اساس این مثل بوده باشد. یوسف جوانی زیبا روی در کاخ عزیز مصر بود و عزیز مصر همسرش را به گرامیداشت او سفارش کرد و گفت: اکر می‌مخواه؛ او را گرامی بدار. (آیه ۲۱) بدیهی است که سایر عناصر خوش گذرانی برای او مهیا بوده است و بالاتر از همه این ها همسر عزیز مصر با هزاران عشو و ناز در اتاقی که درها را بسته است او را به سوی خود می‌خواند و حتی او را به حبس تهدید کرده تا شاید برای خواسته اش پاسخی یابد اما یوسف (ع) عفت پیشه کرده و چون کوه پایداری می‌کند. و بالاخره به الهام ربانی فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد تا دامنش را از آلودگی و هرگونه درگیری حفظ کند چرا که او مجذوب جمال پروردگار خویش است و خود را در محضر خدا حاضر می‌بیند. یوسف نه تنها به عزیز مصر که ولی نعمت او بود و همسرش خیانت نمی‌کند بلکه به همه زنانی که در این راه می‌خواستند یوسف را با خود همراه کنند دست رد می‌زند. و وقتی تهدید به زندان می‌شود ترجیح می‌دهد که برای حفظ پاکدامنی اش کاخ شاهانه را ترک و زندان تنگ و تاریک را برگزیند. و اینجاست که خداوند او را به مقام محسنین و صدیقین و مخلصین (به فتح لام) می‌رساند و به او علم و حکمت می‌آموزد و مقام عصمت و نبوت می‌بخشد.

اخلاص: یکی دیگر از مکارم بزرگ اخلاقی و مراتب عالیه عرفانی که دست یابی بدان کاریست کارستان مقام اخلاص است، که انسان هم در عقیده و هم در عمل مخلص باشد. یوسف (ع) صاحب این مقام بود. چرا که خدای سبحان او را از مخلصین (به فتح لام) ۲۴ می‌نامد. یوسف هم در توحید نظری و هم در توحید عملی به این مقام رسیده و آیات زیر گواه این مطلب است. او در باب علم تعبیر خواب می‌فرماید علمنی ربی. پروردگارم مرا علم تاویل بیاموخت. (آیه ۳۷) با این سخن عقیده توحیدی خویش در ربوبیت را بیان می‌کند و در ادامه می‌فرماید:

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ شَرِكٍ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ... يَا صَاحِبِي السَّجْنَاءُ رَبَّابٍ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمَ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ... إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ؛ من

آیین قومی را که به خدا و روز جزایمان نمی آورند ترک کرده و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم. برای ما زینبده نیست که چیزی را برای خدا شریک سازیم. ای یاران زندانی من آیا رب های گوناگون داشتن بهتر است یا خدای یگانه صاحب قهر و غلبه را پرستیدن...؟ فرمانروایی و داوری تنها برای خداست و امر کرده است که جز او را نپرستید و دین راستین همین است و بس». (آیه ۳۷-۴۰)

در این آیات همه مراتب توحید از توحید نظری تا ربوبی و عبادی و عملی ذکر شده است. یکی دیگر از ثمرات اخلاص کامل این است که انسان از اغوای شیطان در امان است چنان که قرآن کریم از زبان شیطان می فرماید: **فبعزتک لأغوینهم أجمعین**. إلا عبادک منهم المخلصین (ص، ۳۸/۸۳)؛ من همه بندگان را فریب می دهم مگر بندگان مخلص تو را. اینجاست که یوسف نه تسلیم سلطان شهوت می شود و نه تسلیم سلطان قدرت، نه فریب تزویر نفس اماره را می خورد و نه فریب نیرنگ زنان مکاره را و این اخلاص در عبودیت است که نه عبد شیطان می شود و نه نفس و نه عبد عزیز و عزیزه مصر و بلکه تنها عبد خداست و تنها دل در گرو او دارد.

عفو و گذشت: یکی دیگر از صفات بارز انسانهای کریم صفت چشم پوشی و گذشت از جفای دیگران در حق خویش است آنجا که قدرت انتقام دارند و این از اصول اخلاق کریمانه است که در گذشته و حال جایگاه والایی در جوامع بشری داشته است. یکی از ویژگی های کرامت و بزرگواری یوسف (ع) عفو و گذشت است که در این سوره از آن یاد می شود. یکی آنجا که وقتی حقیقت آشکار شد که همسر عزیز قصد تجاوز به حریم پاکی و عصمت یوسف داشت نه به عکس؛ عزیز مصر گفت: **یوسف اعرض عن هذا**؛ ای یوسف از این ماجرا چشم پوشی کن. یوسف نیز با کمال حیا از ماجرا گذشت و هیچ گاه در صدد انتقام بر نیامد حتی بعد از آنکه در نزد ملک مصر همسر عزیز مصر اقرار به گناه خویش کرد. (آیه ۲۹) یوسف تقاضای مجازات آن زن را نکرد گرچه با توطئه های آن زن در عشق شکست خورده اش یوسف سالها در زندان ماند.

بار دیگر وقتی برادرانش برای دریافت غله در آن ایام خشکسالی به مصر رفتند یوسف آنها را شناخت و آنها او را نشناختند اما به هیچ روی در صدد انتقام بر نیامد و حال آنکه یوسف در کمال قدرت بود و آنها در کمال ضعف. نه تنها از غله آنها چیزی نکاست

متاعشان را نیز در بارهایشان گذاشت بدون آنکه به آنها اعلام کند و بر آنها متنی نهد. (آیه ۵۸-۶۵) بار دیگر وقتی با نقشه یوسف، بنیامین بر حسب ظاهر سارق کاسه ملک شناخته شد برادران پدری یوسف نه تنها از او دفاعی نکردند بلکه گفتند: **إن یسرق فقد سرق أخ له من قبل**؛ اگر او دزدی می کند پیش از آن برادرش (یوسف) نیز دزدی کرده بود. (آیه ۷۷)

یوسف این افترای ناجوانمردانه را شنید اما باز آن را در سینه خود حبس کرد و نگفت من برادر اویم و من دزدی نکرده و شما متهم هستید و باید روانه زندان شوید و تنها به این جمله بسنده کرد که: **أنتم شرّ مکاناً و اللّٰه أعلم بما تصفون**؛ شما از نظر منزلت مردم بدی هستید و خدا بر آنچه نسبت می دهید آگاه تر است. (آیه ۷۷)

آن برادران رفتند و بعد از چندی مجدداً به پیشگاه یوسف که در مقام عزیزی مصر قرار داشت رسیدند و او را شناختند و اقرار به خطاهای خویش کردند. (آیه ۹۱) یوسف (ع) فرمود: **لا تثریب علیکم الیوم یغفر اللّٰه لکم وهو أرحم الراحمین**؛ امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست خدا گناه شما را می بخشد و او مهربانترین مهربان است. (آیه ۹۲)

مدیریت: یکی از مباحث حکمت عملی مسأله تدبیر در امور زندگی فردی و اجتماعی است که از گذشته در جوامع بشری مورد توجه بوده و امروزه به رشته علمی با ارزش و اهمیتی بدل شده و در دانشگاه های دنیا تدریس می شود. حضرت یوسف (ع) از جمله نعمت هایی که خدای سبحان به او بخشید، علم و حکمت بود چنان که در آیه شریفه ۲۲ می فرماید: **و لما بلغ أشده أیتناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین**، وقتی (یوسف) به سن رشد رسید، به او حکمت و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. حکمت درست اندیشی در امور است، چنانکه علامه طباطبایی می فرماید:

حکم به حسب لغت فصل و ازاله شک و تردید در اموری است که محل اختلاف واقع می شود و لازمه آن، درستی اندیشه در همه معارف انسانی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق نفسانی و شرایع و آداب مربوط به بشری است. ۲۵

چنین انسانی را حکیم گویند، علمی هم که خدا به او بخشید علم به توحید، علم شناخت حق و باطل و زشت و زیبا در اندیشه و عمل بوده است.

از جمله علومی که خدای سبحان به یوسف عطا کرد علم مدیریت بود و مهمترین بخش از علم مدیریت هم مدیریت بحران است. حضرت یوسف (ع) این توان مدیریتی

خویش را در آیه ۵۵ این سوره بیان کرد؛ توضیح اینکه وقتی پادشاه مصر با او مصاحبه کرد گفت تو اینکه در نزد ما جایگاهی والا داشته و امین شمرده می شوی^{۲۶} او هم فرمود: اجعلنی علی خزائن الأرض اینی حفیظ علیم؛ مرا به خزینه های مصر بگمار که همانا من حافظ (بیت المال) و عالم هستم. (آیه ۵۵)

چرا یوسف در پاسخ سخن پادشاه که به طور مطلق صاحب مکتب و امانت شمرده شد و بر همه شئون مملکت و پادشاهی مصر امین شمرده شد در خواست انتصابش بر خزائن مصر را کرد؟ شاید دلیلش این است که او با تعبیر خواب پادشاه دریافت که بعد از چند سال (هفت سال) کشور مصر و اطراف آن با بحران غذا مواجه خواهد شد، و تنها اوست که بر این مساله براساس الهام الهی که علم تعبیر خواب به او عنایت شده آگاه است. اینجاست که او برای نجات مردم در آن بحران از میان همه مسؤولیت هایی که امکان تحصیل برایش بود این مسؤولیت را پذیرفت و پادشاه هم با کمال میل تمام اختیارات کشاورزی و اقتصاد و بازرگانی مصر را به او محول کرد و دیدیم که چه خوب توانست این مسؤولیت را به انجام برساند و مردم را از بحران موجود برهاند، و همین مساله موجب وصل مجدد او به برادران و پدرش و مادرش نیز گردید.

ادب: یکی از ارزش های والای انسانی و مکارم اخلاق، داشتن ادب است؛ چنانکه از امیرمؤمنان نقل است که فرمود: «الاداب حلل مجددا؛ آداب زیورهای همیشه تازه اند». ۲۷ و امام سجاد در دعای ابو حمزه ثمالی فرمود: الهی لا تودبنی بعقوبتک؛ خدایا مرا با عقوبت ها و مجازات ادب مفرما. گرچه در عرف امروز ما ادب را بیشتر برای کودکان استفاده می کنند اما این صفت زیر بنای ساختار شخصیتی انسان هاست که در گفتار و رفتار افراد در مواجهه با خدا و خلق تبلور می کند، و یکی از ویژگی های اهل تقوا و مردان نیک ادب داشتن است. مولوی در بیان جایگاه ادب از نگاه عرفانی می گوید:

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

از ادب پرنور گشته است این فلک از ادب معصوم و پاک آمد ملک^{۲۸}

خدای سبحان ادب یوسف و برخوردار با عزیز مصر و همسرش و زندانی های هم بندش و پادشاه مصر و برادرانش و در نهایت پدر و مادرش را بیان می دارد، چنان که در برخوردار مؤدبانه او با پدر و مادر و برادرانش می فرماید:

فلما دخلوا علی یوسف آوی إلیه أبویه وقال أدخلوا مصر إن شاء الله آمین و رفع أبویه علی العرش وخرّوا له سجدا وقال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل...؛ وقتی پدر و مادر یوسف و برادرانش بر او وارد شدند، پدر و مادر خویش را در کنار خود جای داد و به آنها و برادرانش (همان هایی که روزی او را به چاه انداختند) گفت: وارد شهر شوید و به خواست خدا در امنیت هستید. پدر و مادرش را بر تخت حکومتی نشانند و (خطاب به پدرش) فرمود: ای پدر جان این است تأویل خوابی که قبل از این دیده بودم. (آیه ۹۹ و ۱۰۰)

با تأمل در این آیات آشکار می شود که چگونه یوسف (ع) مراتب ادب را نسبت به والدین و برادرانش به جا آورد. چنان که علامه طباطبایی ذیل این آیات می فرماید: ۲۹

ظاهر این آیات این است که یوسف برای استقبال آنها از شهر خارج شد و سپس با اکرام و کمال ادب آنها را وارد مصر کرد و گفت ان شاء الله در این شهر در امنیت هستید. سپس والدینش را بر بالای تخت حکومتی اش برد و گفت ای پدر این تأویل خواب های من است.

آنگاه یوسف مراتب ادب خویش نسبت به پروردگارش را اظهار داشت و گفت: قد جعلها ربی حقا وقد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من بعد أن نزع الشیطان بینی و بین إخوتی إن ربی لطیف لما یشاء إنه هو العلیم الحکیم؛ خدا خواب مرا راست گردانید آنگاه که مرا از زندان نجات داد و شما را پس از آنکه بین من و برادرانم شیطان اختلاف افکنده بود از بیابان نشینی باز آورد. آری پروردگارم برای تدبیر آنچه بخواهد باریک بین است، هموست که دانای حکیم است. (آیه ۱۰۰)

دعا کردن: یکی از درس های مهم تربیتی این سوره دعا کردن است؛ دعا سخن گفتن با خدا و پیوند دادن خود با قدرت لا یزال الهی است. برخی انسان ها تنها در گرفتاری های سخت بعد از قطع اسباب دنیوی سراغ دعا می روند. اما انسان مؤمن همواره خدا را می خواند، یوسف از مؤمنان و صالحانی است که در همه حال با خدایشان نجوا می کند چه در مصیبت ها و چه در خوشی ها و سرور، چه در ضعف یا قدرت باشد و این دعای یوسف در مقام عزیزی و وزارت مصر است که می فرماید:

رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الأحادیث فاطر السماوات والأرض أنت

وَلَيْتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتُوفِنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ؛ پروردگار (بهره بسیار) از فرمان روایی به من داده‌ای و به من تأویل خواب‌ها آموختی! ای پدید آورنده آسمان و زمین! تو ولی من در دنیا و آخرت هستی! مرا مسلمان بمیران و به صالحان و شایستگان ملحق کن. (آیه ۱۰۰)

فراز پایانی دعا، گویای این سخن است که حضرت یوسف بعد از آنکه به همه امکانات دنیایی دست یافت نگران آخرت خویش است و می‌فرماید: توفنی مسلماً؛ خدا مرا در حالی بمیران که تسلیمت باشم و قدرت، مرا از تو غافل نکند. با این آیه داستان یوسف و پندهای مهمی که از این قصه می‌گیریم پایان می‌پذیرد.

خلاصه

حاصل کلام اینکه این سوره حاوی نکات بسیار زیبایی در معرفی زشتی‌ها و زیبایی‌های چهره‌درونی انسان است. از یک سو جلوه‌های عالی ایمان، تقوا، اخلاص، عصمت، عفت، غرور، بی‌وفایی، بی‌صدافتی و بی‌حیایی را بیان می‌کند و بیان می‌دارد که در کینه، مکر، غرور، بی‌وفایی، بی‌صدافتی و بی‌حیایی را بیان می‌کند و بیان می‌دارد که در نهایت جنود عقل بر جنود جهل پیروز گشته و حق نمایان و باطل، محو می‌شود و عاقبت از آن پرهیزگاران است چنان که خدای سبحان می‌فرماید: ما یوسف را چون از پاکان و نیک مردان و مخلصان بود در زمین مکنت دادیم، البته جزای آخرت برای مؤمنان و متقیان بهتر از جزای دنیا است. (آیه ۵۶ و ۵۷)

۱. یوسف، فرزند یعقوب و او فرزند اسحاق و او فرزند ابراهیم است. (طبرسی مجمع البیان، ۳۱۹/۵)

۲. داستان یوسف از خواب دیدن او در نه سالگی آغاز می‌شود. (تفنی تهرانی، محمد، روان جاوید، ۱۲۳/۳)

۳. ر. ک: سوره بقره، آیه ۱۹۵؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۴ و ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۹۳ و ۱۳۴...

۴. در مورد رب در این آیه دو تفسیر ذکر شده است، برخی مانند سیوطی (۳۰۶) و طبرسی (۳۴۱) آن را به عزیز مصر و پاره‌ای دیگر به خدای سبحان ترجمه کرده‌اند. طباطبایی، المیزان، ۱۱ / ۱۹۲ (مدرسی (۱۴۹)، تفسیر هدایت، و هر دو وجه می‌تواند درست باشد؛ اگر چه با توجه به معرفت توحیدی یوسف (ع) وجه دوم صحیح‌تر است.

۵. ناظم زاده، سید اصغر، جلوه‌های حکمت / ۵۵۰.

۶. همان / ۵۴۹.

۷. روان جاوید، ۱۲۳ / ۳.

۸. همان.

۹. الواح قدربه، الواح غیر مادی و صفحات علم خدا هستند که امور عالم از گذشته و حال و آینده در آنها ثبت شده‌اند و به اذن الله برخی انسان‌ها در عالم رؤیا اما به گونه‌ای راز آلود از آن با خبر می‌شوند. (نک: ابن سینا، اشارات، ۳ / ۴۰۵) (ملاصدرا، اسفار، ۶ / ۲۹۷).

۱۰. سبزواری، محمد، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ۱۲ / ۴.

۱۱. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه / ۵۶۰.

۱۲. سفر پیدایش، فصل ۳۷ تا ۵۰.

۱۳. ر. ک: سوره انبیاء، آیه ۷۴ و ۷۹؛ سوره قصص، آیه ۱۴.

۱۴. نراقی، جامع السعادات، ۱ / ۲۸-۲۹.

۱۵. مفردات الفاظ قرآن / ۵۶۸.

۱۶. جوهری، الصحاح، ۲ / ۱۸.

۱۷. طباطبایی، فرهنگ نوین / ۴۴۱.

۱۸. شرح نهج البلاغه / ۴۲۴.

۱۹. مکر و کید در قرآن به معنای نقشه‌ریزی و طراحی برای انجام کاری است که هم در معنای مثبت آن آمده (یوسف، ۶۷) و هم در معنای منفی آن (همان، ۳۳، ۲۸).

۲۰. ر. ک: هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، ۸ / ۵۰۷.

۲۱. المیزان، ۱۱ / ۱۵۵.

۲۲. همان، ۱۱ / ۲۳۶.

۲۳. عصمت و استعصام هر دو گویای امتنا و رزیدن هستند با این تفاوت که استعصام حاکی از مبالغه است، بنابراین استعصم یعنی یوسف به شدت با تقاضای زلیخا مخالفت کرد و بر عفت خویش اصرار ورزید. (تفسیر راهنما، ۸ / ۳۸۷).

۲۴. مقام مخلص، به فتح لام، برتر از مقام مخلص، به کسر لام است.

۲۵. المیزان، ۱۱ / ۱۱۸.

۲۶. فلما کلمه قال اینک الیوم لدینا مکین امین؛ وقتی با او سخن گفت، گفت امروز تو در نزد ما صاحب جایگاهی و امین شمرده می‌شوی. (یوسف، ۵۴)

۲۷. شرح نهج البلاغه / ۶۶۳، حکمت ۴.

۲۸. مثنوی معنوی / ۸.

۲۹. المیزان، ۱۱ / ۲۴۶.